

مدیریت جنگ نرم در فضای عدم تعادل امنیتی

نویسنده: دکتر ابراهیم متقی^۱

تاریخ دریافت: ۸۸/۷/۱۵

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۸/۸/۱۰

فصلنامه مطالعات بسیج، سال دوازدهم، شماره ۴۳، تابستان ۱۳۸۸

چکیده

رابطه جامعه و حکومت از دهه ۱۹۸۰ به بعد با تغییرات و دگرگونی‌های گسترده‌ای روبه‌رو شده که ناشی از فضای "ارتباط مجازی" بین نیروهای اجتماعی و نیز انتقال آگاهی‌های جدید نسبت به کارویژه جامعه، نهادهای اجتماعی و حکومتهاست. در چنین فرایندی، شاهد افزایش تعارض جامعه با حکومتها هستیم. اگر به موازات افزایش مطالبات و انتظارات گروههای اجتماعی، زمینه برای مقاومت حکومتها وجود داشته باشد، در آن شرایط، جلوه‌هایی از "عدم تعادل امنیتی" ایجاد خواهد شد که می‌تواند مخاطرات و محدودیتهای سیاسی و راهبردی برای حکومتها ایجاد کند. با توجه به چنین نشانه‌هایی، از اواسط دهه ۱۹۹۰ زمینه برای شکل‌گیری فرایندهایی به وجود آمد که تضادهای نهفته را به واکنش علنی در برابر رهیافتهای اجرایی و ساختاری نظامهای سیاسی تبدیل و پیامدهای خود را در قالب "انقلابهای رنگی" در اولین دهه قرن ۲۱ منعکس کرد. در این شرایط، ساختار داخلی از دو حوزه مورد انتقاد قرار می‌گیرد: از یک سو نظام سیاسی باید به مطالبات فزاینده گروههای اجتماعی پاسخ گوید و از سوی دیگر، شاهد کنشگری نیروهای فراساختاری در فضای بین‌الملل هستیم. این شواهد نشان می‌دهند که در فضای جنگ نرم، مطالبات اجتماعی با استفاده از "محیط مجازی" تشدید می‌شود. "مدیریت جنگ نرم" بیانگر به کارگیری الگوهایی است که فضای عدم تعادل را به هماهنگی، تعادل و کنترل تبدیل کند.

واژگان کلیدی:

جنگ نرم، فضای عدم تعادل، تعارض اجتماعی، انقلابهای رنگی، مطالبات
تصادف‌یابنده، محیط مجازی.

۱. دانشیار دانشگاه تهران.

مقدمه

فضای «عدم تعادل امنیتی»^۱ در جوامعی شکل می‌گیرد که با «موجهای توسعه سریع»^۲ و فراگیر روبه‌رو شده‌اند. به عبارت دیگر؛ هر گاه تحوّل در شکل‌گیری فضای اقتصادی-اجتماعی جدید بیش از قابلیت تأثیرگذار نهادهای اجتماعی باشد، زمینه برای ظهور شکل پیچیده و در هم تنیده‌ای از «معادله قدرت» فراهم می‌شود.

نظریه «جوامع سیاسی پیچیده»^۳ را «نیکلاس لومان» ارائه کرد. وی در تحلیل خود به ساختهای در حال تغییر در نظامهای اجتماعی نوظهور اشاره دارد. به طور کلی، رهیافت لومان را می‌توان نمادی از بازتعریف فرایندهای جدید در سازماندهی قدرت دانست. قبل از لومان، نظریه پردازان دیگری همانند «پارسونز» و «ماکس وبر» مبادرت به تحلیل دلایل درونی پدیده‌های اجتماعی کردند. آنان بر این باور بودند که ساختهای اجتماعی دارای «فرایندهای خودکنترلی»^۴ می‌باشند. بر اساس چنین رویکردی، هر گاه بحران اجتماعی و سیاسی شکل گیرد، زمینه برای ظهور جلوه‌هایی از عدم تعادل ایجاد خواهد شد. در این شرایط، عناصر تشکیل دهنده سیستم، قابلیت خود را برای کنترل نیروهای گریز از مرکز از دست می‌دهند. در نگرش پارسونز و وبر، شاخصهایی همانند ساختار، نظام اجتماعی و عناصر تأثیرگذار بر محیط سیاسی که دارای ریشه‌های درونی می‌باشند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. (Parsons, 1969, P.25)

رویکرد نیکلاس لومان را می‌توان در ارتباط شاخصهای کنش اجتماعی در جوامع سیاسی پیچیده و نسبتاً پیچیده مورد توجه قرار داد. در این جوامع، موضوعات اجتماعی صرفاً تحت تأثیر فضای درون‌ساختاری و محیط مربوط تلقی نمی‌شود. در چنین جوامعی، شاهد تأثیرگذاری و نقش آفرینی نیروهای فراملی نیز می‌باشیم. ترکیب نیروهای اجتماعی و بین‌المللی، از یک سو فضای عدم تعادل را به وجود می‌آورد و از سوی دیگر می‌توان

-
1. Unequilibrium Security
 2. Rapid Development Wave
 3. Com Plexity Societal
 4. Self Control Pracess

آن را زمینه‌ساز فرایندی دانست که در ادبیات موجود دارای جلوه‌هایی از بی‌ثباتی و عدم تعادل است. این امر زمینه‌ساز جنگ نرم محسوب می‌شود. (Luhmann, 1990, P.425)

نیکلاس لومان سیستم‌های اجتماعی را به عنوان واقعیت‌های تجربی تلقی می‌کند. وی بر این باور است که در نظام‌های اجتماعی و بین‌المللی، صرفاً یک سیستم وجود ندارد، بلکه شکل‌بندی‌های متفاوت و متنوعی وجود دارند که قابلیت تأثیرگذاری بر محیط سیاسی کشورها را پیدا می‌کنند. در جوامع بسیار پیچیده، هر نظام سیاسی صرفاً تحت تأثیر نیروهای ورودی و خروجی ساده قرار نمی‌گیرد، بلکه نیروها و عناصر متنوعی وجود دارند که شرایط لازم برای تأثیرگذاری بر محیط اجتماعی را به دست می‌آورند. در این فرایند، سیستم سیاسی، مطالبات و حمایت‌های خود را از عرصه‌های اجتماعی و بین‌المللی کسب می‌کند. این امر را می‌توان زمینه‌ساز کسب مواد خام برای فعال‌سازی سیستم دانست. تصمیمات الزام‌آور در نظام‌های سیاسی تحت تأثیر نیروها و عوامل متنوع‌تری شکل می‌گیرد.

اگر نهادهای اجتماعی قابلیت تطبیق خود با محیط بین‌الملل و فرایندهای سیاسی ناشی از آن را نداشته باشند، در آن شرایط با جلوه‌هایی از عدم تعادل مزمن روبه‌رو خواهند شد. این امر نشان می‌دهد که شکل‌بندی‌های قدرت و سیاست، صرفاً تحت تأثیر اراده نظام سیاسی قرار ندارد و نیروهای مختلفی می‌توانند بر فرایندهای سیاسی تأثیر بگذارند. نظام‌های سیاسی برای محورسازی نیروهای گریز از مرکز و همچنین حداقل‌سازی فضای عدم تعادل، نیازمند ایجاد نهادهای متنوع برای «کنترل اجتماعی»^۱ می‌باشند. به عبارت دیگر؛ هر نهاد اجتماعی می‌تواند «مرزهای معنادار» جدیدی را تولید کند. لومان بر این باور است که بدون شکل‌گیری، تحرک و کنشگری چنین نهادهایی، نظام سیاسی و اجتماعی در شرایط آنومی^۲ و ناپایداری قرار خواهد داشت. (لانگه و شیمانک، ۱۳۸۸، ص ۸۵)

در چنین فرایندی، سازماندهی نهادهای متقاطع می‌تواند راه حل مناسبی برای کنترل شکافهای متقاطع محسوب شود. به همان گونه‌ای که می‌توان به این جمع‌بندی رسید که

1. Social Control
2. Anomy Situation

نهادهای متراکم قادر خواهند بود تا بر نشانه‌هایی از جمله بحرانهای متراکم^۱ غلبه کنند، این امر نشان می‌دهد که در فضای سایبر^۲، نیروهای اجتماعی کارویژه‌های جدیدی پیدا می‌کنند. به عبارت دیگر؛ نظامهای اجتماعی به موازات توسعه درونی خود، با جلوه‌هایی از بی‌ثباتی و عدم تعادل روبه‌رو می‌شوند. (هاتینگتون، ۱۳۷۰، ص ۶۲)

این امر نشان می‌دهد که از یک سو نظامهای اجتماعی و سیاسی نیازمند تحرک، تحول، دگرگونی و باز تولید می‌باشند و از سوی دیگر، چنین نظامهایی با پدیده‌های جدید و متنوعی روبه‌رو می‌شوند؛ پدیده‌هایی که ماهیت قدرت را دگرگون می‌سازند. قدرت در اندیشه‌های لومان صرفاً مربوط به ساختار سیاسی نیست. در بسیاری از مواقع، کاربرد قدرت توسط ساختار، با مقاومت نیروهای اجتماعی و بین‌المللی روبه‌رو می‌شود. این امر بیانگر جلوه‌هایی از افزایش پیچیدگی ساختار کنش اجتماعی است. به هر میزان بازیگران متنوع‌تری در شکل‌گیری حوادث تاریخی و رویدادهای سیاسی نقش آفرین باشند؛ میزان کنترل نهادهای سازمان‌یافته سیاسی کاهش بیشتری خواهد یافت. چنین فرایندی، نظامهای سیاسی را با پدیده‌های بی‌ثباتی مزمن، تدریجی و مرحله‌ای روبه‌رو می‌سازد. اگر چنین روندی ادامه یابد، زمینه‌های جنگ نرم ایجاد خواهد شد. (مونکر، ۱۳۸۴، ص ۴۵)

از سوی دیگر اگر سیستمهای سیاسی، «نقش مولد»^۳ خود را از دست بدهند، در آن شرایط هویت ساختاری آنان به گونه‌ای مرحله‌ای خدشه‌دار می‌شود. در این شرایط، الگوی ارتباطی و کنش آنان بیش از آنکه تحت تأثیر موضوعات درون‌ساختاری قرار گیرد، با مؤلفه‌های بیرونی در تعامل غیر محسوس واقع می‌شود. این امر، ماهیت مرحله‌ای، مجازی و نامرئی داشته، آثار خود را به گونه‌ی تدریجی منعکس می‌سازد. به طور کلی سیستمهای اجتماعی که دارای ماهیت و ساختار بسته یا «رویکرد خودارجاعی»^۴ باشند، با موجهای تغییر و دگرگونی فراگیرتری روبه‌رو خواهند شد. به عبارت دیگر؛

1. Accumulative Crises
2. Cyber Space
3. Productive Role
4. Self- Refer

«اقلیمهای معنایی»^۱ این کشورها محدود بوده و در نتیجه، قادر به سازماندهی نهادهای مناسب برای تعامل و کنش با محیط بیرون نخواهند بود. در این شرایط، نظام سیاسی با موجهای سیکلی ناپایدار روبه‌رو می‌شود. بحران معنا در شرایطی ایجاد می‌شود که از یک سو ساختار تولید فکر و اندیشه و هنجار دچار وقفه و فرسایش شود و از سوی دیگر، فرایندهای جدیدی ظهور یابند که رابطه بین ساختار داخلی و بین‌المللی را نامتوازن سازند. در این شرایط، موجهای اجتماعی به موازات موجهای بین‌المللی می‌توانند زمینه‌های ایجاد ناپایداری و چالش را به وجود آورند. از سوی دیگر، بازیگران مختلفی می‌توانند بر جهت‌گیری، کارکرد و رفتار سیاسی آنان تأثیر بگذارند.

نشانه‌شناسی جنگ نرم

جنگ نرم بر اساس نشانه‌های مختلفی مورد شناسایی قرار می‌گیرد. به طور کلی چنین فرایندی را می‌توان انعکاس کاربرد قدرت نرم در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی دانست. کشورهایی که از ابزارهای لازم برای تولید قدرت نرم برخوردارند، قابلیت‌هایی دارند که می‌توانند قدرت را به تهدید و تهدید را به جنگ تبدیل کنند. آنچه قدرت نرم را از قدرت سخت متمایز می‌سازد، می‌توان در ارتباط با شاخصها و نشانه‌های تعارض نیز مورد توجه قرار داد. به عبارت دیگر؛ تولید هر گونه قدرتی، زمینه‌های شکل‌گیری همان گونه منازعه را فراهم می‌سازد. به این ترتیب دگرگونی در ماهیت قدرت، پیامدهای خود را در ماهیت روابط بازیگران به جا گذاشته است.

از زمانی که نئولیبرال‌های سیاست خارجی آمریکا بر ضرورت کاربرد قدرت نرم در روابط متقابل خود با محیط بیرونی و سایر بازیگران تأکید داشتند، الگوی منازعه در سیاست بین‌الملل نیز با تغییراتی همراه شد. اگر «تولید مشروعیت» به عنوان یکی از نشانه‌های قدرت نرم محسوب شود، در آن شرایط، مشروعیت‌زدایی را باید در فضای جنگ نرم مورد ملاحظه قرار داد. این امر نه تنها ساختار قدرت کشورها را تحت تأثیر قرار می‌دهد، بلکه فرایندهای کنش سیاسی، اقتصادی و امنیتی را نیز با تغییرات و

1. Provinces of Meaning

دگرگونی‌هایی روبه‌رو خواهد ساخت. «جوزف نای» در این فرایند تأکید دارد که جنگ نرم ماهیت غیر مستقیم، پیچیده و نامحسوس دارد؛ به طوری که:

«اغلب مشکل است بدانیم در صورت عدم وجود دستورات ما، دیگران چگونه رفتار می‌کردند... گاهی اوقات ما می‌توانیم بدون دستور دادن و تنها از طریق تأثیر گذاری بر رفتار دیگران به نتایج دلخواه برسیم... در واقع؛ این امکان وجود دارد که بدون داشتن قدرت محسوس بر دیگران، به بسیاری از نتایج مورد درخواست خود برسیم ... سیاستمداران کارآزموده، اغلب این قبیل مسائل رفتاری را تحریکی بسیار پیچیده می‌دانند ... آنان قدرت را داشتن قابلیت‌ها یا منابعی می‌دانند که بر نتایج تأثیر داشته باشد ... تبدیل منابع به قدرت تحقق یافته به منظور به دست آوردن نتایج دلخواه، نیازمند طراحی راهبردی و رهبری با مهارت است. (نای، ۱۳۸۷، ص ۴۰-۳۹)

با توجه به مؤلفه‌های یاد شده می‌توان به این جمع‌بندی رسید که نشانه‌شناسی جنگ نرم با سایر منازعات تفاوت دارد. جنگ نرم دارای ماهیت متفاوتی است، در مناطق جغرافیایی خاصی شکل می‌گیرد، ابعاد نمادین متنوعی دارد و در نهایت اینکه، براساس کنشگری نیروهای غیر متعارض به وقوع می‌پیوندد. این امر به مفهوم آن است که در روند جنگ نرم و در شرایطی که نشانه‌هایی از قدرت نرم ظهور می‌یابد، زمینه برای شکل‌گیری اغوای اجتماعی نیز ایجاد خواهد شد. در این شرایط، مرزبندی نیروهای متعارض و غیر متعارض بر هم می‌خورد. بنابر این، فاقد سازماندهی و شبکه‌بندی ملموس و عینی است.

الف) شاخصهای محیط ژئوپلتیکی جنگ نرم

برای درک شاخصهای معنایی، محتوایی و کارکردی جنگ نرم، نیاز قابل توجهی به ارزیابی محیط ژئوپلتیکی و معنایی شکل‌گیری جنگ نرم وجود دارد. مطالعات انجام شده در ارتباط با فرایندهای بی‌ثباتی در کشورهای خاورمیانه یا انقلابهای رنگی، نشان

می‌دهد که جنگهای نوین ماهیت محتوایی و کارکردی کاملاً متفاوت با نبردهای کلاسیک دارند. به طور کلی می‌توان به این جمع‌بندی رسید که:

«تقریباً تمامی جنگهایی که در ۲۰-۱۰ سال اخیر انجام گرفته، در حاشیه‌ها و

نوارهای مرزی مناطق تحت سلطه قدرتهای پیشین جهان رخ داده است؛

قدرتهایی که تا آغاز سده قبل قرن بیستم بر جهان حکمفرمایی کرده و آن را

در بین خود تقسیم کرده بودند ... این امر درباره منازعات مسلحانه و جنگهای

برپا شده در حاشیه‌های جنوبی شوروی سابق نیز صادق است. (مونکر، ۱۳۸۴، ص ۳)

نشانه‌های چنین منازعاتی را می‌توان در منطقه قفقاز، آسیای مرکزی، اروپای مرکزی

و شرقی مشاهده کرد. شکل‌گیری انقلابهای رنگی در گرجستان، اوکراین و قرقیزستان را

می‌توان نماد تحولات سیاسی جدیدی دانست که در محیط ژئوپلیتیکی حاشیه‌ای

سازماندهی شده است. هر یک از کشورهای یاد شده، با منازعاتی روبه‌رو شده‌اند که

بیش از آنکه ماهیت برون‌مرزی داشته باشد، دارای شاخصها و نشانه‌های درون‌ساختاری

است. طبعاً ابزارها و فرایندهای مربوط به شکل‌گیری چنین منازعاتی با آنچه در نبردهای

کلاسیک وجود دارد، متفاوت است. (Luttwak, 1999, P.39)

با نگاهی کلی و فراگیر به توزیع جغرافیایی و تراکم جنگها در انتهای قرن ۲۰ و آغاز

قرن ۲۱، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که در مناطقی که حاصل تجزیه حکومتهای

بزرگ یا محل رقابت قدرتهای بزرگ بوده، جنگهای جدید شکل گرفته‌اند. این جنگها

در قرن ۲۱ بر اساس شاخصهای اجتماعی ظهور یافته و در نتیجه، زمینه‌های لازم را برای

بی‌ثباتی ساختاری در کشورهای مختلف به وجود می‌آورند. اگر واحدهای سیاسی دارای

کارآمدی محدودتری باشند، در آن صورت شاهد ظهور طیفهای متنوع‌تری از بحران

اجتماعی خواهیم بود. اگر بحرانهای اجتماعی در قالب مداخلات بین‌المللی انجام پذیرد،

امکان کنترل آنها محدودتر می‌شود.

در اغلب مناطقی که جنگ نرم شکل گرفته است، دولت‌های حاکم نشان داده‌اند که

در عمل ضعیف بوده و به ندرت توانسته‌اند بر تنش‌ها غلبه کنند. در این مناطق، اثری از

ساختارهای باثبات، قدرتمند و مؤثر همانند آنچه در کشورهای توسعه یافته صنعتی وجود دارد، به چشم نمی خورد. وقتی نشانه‌هایی از عدم تعادل اجتماعی وجود داشته باشد، طبیعی است که امکان ظهور فرایندهای ناپایدار، اجتناب‌ناپذیر است. فرایندهای شکل گرفته در اولین دهه قرن ۲۱ نشان می‌دهد ستیزشهای اجتماعی در محیط‌هایی انجام گرفته‌اند که دارای ساختار ناپایدار بوده‌اند. به طوری که:

«اغلب دولتها (در محیط‌های ناپایدار که جنگ نرم در آنها شکل گرفته است) نشان داده‌اند که در عمل ضعیف بوده و به ندرت می‌توانند بر تنش‌ها غلبه کنند ... در این میان دیگر نمی‌توان در این مسئله تردید داشت که قالب فرایندهای ایجاد دولت در جهان سوم و حتی در حاشیه جهان اول و دوم، با شکست یا ناکامی روبه‌رو نشده است. یکی از مهم‌ترین دلایل شکل‌گیری چنین فرایندی، فقدان نخبگان سیاسی مقاوم در برابر فساد است؛ نخبگانی که ورود به دستگاه دولتی را مکانی برای سودجویی شخصی ندانند، بلکه آن را به عنوان فرصتی برای ادای وظیفه و تکلیف بدانند ... بر خلاف تصور رایج، فقر به تنهایی به هیچ وجه نشان‌دهنده خطر افزایش خشونت و در نتیجه، آغاز جنگ نرم محسوب نمی‌شود. عدم توازن قدرت اجتماعی، احتمال تبدیل منازعات درون‌اجتماعی را به جنگ تمام‌عیار^۱ فراهم می‌سازد». (مونکلر، ۱۳۸۴، ص ۶)

درباره شاخصهای محیط ژئوپلیتیکی جنگ نرم، رویکردهای دیگری نیز وجود دارد. در این ارتباط، تحلیلگرانی همانند «ساموئل کوهن» بر این باورند که جنگ نرم مربوط به حوزه‌های جغرافیایی کمربند شکننده است. در این حوزه‌ها، هیچ گونه نشانه‌ای از انسجام ساختاری، اجتماعی یا منطقه‌ای مشاهده نمی‌شود. این گونه حوزه‌های جغرافیایی، در شرایط تعارض، فشار و رویارویی قرار می‌گیرند. از آنجا که فضای کنش سیاسی در این گونه حوزه‌های جغرافیایی از همبستگی و پیوند درونی برخوردار نیست، لذا فشارهای بین‌المللی در این گونه مناطق به عنوان نیروی تأثیرگذار محسوب می‌شوند. هر قدر فرایند

1. Total War

کنش و تأثیرگذاری، ماهیت غیرمحسوس‌تری داشته باشد، امکان اعمال جنگ نرم در این گونه افزایش می‌یابد. کوهن در این ارتباط تأکید دارد که:

«اگر چه مناطق ژئوپلیتیکی بسته به مراحل تکاملی‌شان دارای درجات متفاوتی از انسجام هستند، ولی چنین چیزی درباره نوارهای شکننده صدق نمی‌کند. این مناطق کاملاً پاره‌پاره^۱ در حوزه محیط‌های بی‌ثبات جهانی قرار دارند ... این گونه مناطق توسط جغرافی‌دانان به عنوان منطقه فشار^۲ نیز محسوب می‌شوند ... به طور مثال، فرگریو این گونه مناطق را برای توصیف کشورهای حایل^۳ کوچک میان قدرتهای دریایی و هارتلند اوراسیا، از اروپای شمالی و شرقی تا بالکان، ترکیه، ایران، افغانستان، تایلد و کره استفاده کرده است ... کمربند شکننده در مناطقی راهبردی قرار دارد که به لحاظ داخلی دچار انقلاب و دو دستگی بوده و در رقابت میان قدرتهای بزرگ حوزه‌های ژئواستراتژیک گرفتار شده‌اند». (کوهن، ۱۳۸۷، صص ۹۷-۹۶)

به این ترتیب، زمینه‌های شکل‌گیری جنگ نرم در حوزه‌های ژئوپلیتیکی خاصی وجود دارد؛ حوزه‌هایی که از یک سو زمینه‌های کنش و نقش‌آفرینی بازیگران مؤثر در نظام بین‌الملل وجود دارد و از سوی دیگر، میزان همبستگی اجتماعی در آنها محدود خواهد بود. بنابر این، طبیعی است که درجات بالایی از منازعه و پراکندگی در قالب جنگ نرم در آنها ایجاد شود. این امر نشان می‌دهد که شاخصهای محیط ژئوپلیتیکی جنگ نرم با نشانه‌هایی از جمله: منازعه، پراکندگی، فشار سیاسی و رویارویی پیوند می‌یابد.

در شرایط موجود، حوزه‌های متنوع دیگری نیز در معرض ورود به حوزه کمربند شکننده قرار گرفته‌اند. پویایی‌های نظام بین‌الملل نشانه‌های جدیدی از جنگ نرم را در حوزه‌های ژئوپلیتیکی جدید منازعه، اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. شاخصهای جدید قدرت نرم،

-
1. Fragmented Region
 2. Crush Zone
 3. Buffer State

زمینه‌های اجتناب‌ناپذیری از تعارض منطقه‌ای را ایجاد می‌کند؛ تعارضی که تحت تأثیر اراده و کنشگری قدرتهای بزرگ خواهد بود.

در شرایط موجود، حوزه اول جنگ نرم در مسیر اوراسیا و بالتیک تا اروپای شرقی و بالکان است. دومین حوزه ژئوپلیتیکی جنگ نرم را باید در منطقه‌ای از قفقاز تا آسیای مرکزی دانست. ایران و عراق نیز در این حوزه جغرافیایی قرار دارند. لازم به توضیح است که این منطقه جغرافیایی به دلیل وجود نفت، در فضای «هارتلند جدید»^۱ نظام بین‌الملل قرار گرفته است. چگونگی و فرایند جنگ نرم در این حوزه جغرافیایی، به تلاشهای ژئواستراتژیک غرب برای نفوذ در این مناطق بستگی دارد. (Kort kin, 2000, P.136)

ب) شاخصهای سیاسی - فرهنگی جنگ نرم

جنگ نرم تحت تأثیر شاخصهای متنوعی شکل می‌گیرد. در دوران جنگ سرد، موضوعات نظامی و راهبردی را می‌توان اصلی‌ترین عوامل و نشانه‌های رفتاری بازیگران دانست. روند یاد شده در شرایط جدید با تغییرات محتوایی همراه شده است. تغییرات شکل گرفته در ابزارهای ارتباطی را می‌توان یکی از عوامل مؤثر در ظهور عوامل جدید منازعه دانست. مؤلفه‌های سیاسی از طریق ابزارهای ارتباطی منتقل می‌شوند. هر گاه توزیع قدرت در دستور کار قرار گیرد، زمینه برای شکل‌گیری نشانه‌های جدید منازعه فراهم می‌شود.

نهادهای سیاسی و ساختهای قدرت در عصر جنگ نرم، مشروعیت و کارکرد خود را از دست داده‌اند؛ به گونه‌ای که فرایندهای سیاسی از تحوّل و دگرگونی فراگیرتری در مقایسه با قدرت باز تولید سیاسی برخوردارند. در این ارتباط می‌توان شاهد چرخه‌های قدرت غیر رسمی بود. از آنجا که فرایندهای هنجاری و ارتباطی در فضای تغییرات سریع قرار دارند، در نتیجه مشروعیت نهادهای سیاسی به سرعت در فضای چالش قرار می‌گیرد. چرخه غیر رسمی قدرت در چنین شرایطی از قابلیت و تأثیرگذاری بیشتری برخوردار

می‌شود. به طور کلی می‌توان تأکید کرد که در شرایط جنگ نرم: چرخه رسمی قدرت، تحت فشار ناشی از پیچیدگی‌های ساختار اجتماعی و ارتباطی قرار می‌گیرد؛ احزاب و نهادهای سیاسی، کارکرد خود را برای کنترل محیط و سازماندهی برنامه‌های اجرایی از دست می‌دهند؛ گروههای اجتماعی با حمایت گروههای ذی‌نفوذ و رسانه‌ها، مطالبات خود را مطرح می‌کنند؛ در این فرایند، سیستمهای تماس متنوع و فراگیری بین مردم و دولت ایجاد شده است که این امر از کورپوراتیسم^۱ تا مشارکت مستقیم شهروندان در تصمیم‌گیری‌های دولتی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. احزاب سیاسی در شرایط رقابتهای متنوع و ساختار پیچیده، دارای کارکرد تناقض‌آمیز می‌شوند و به عبارتی؛ احزاب و نهادها در قالب چرخه‌های غیر رسمی سیاسی ایفای نقش می‌کنند. (Warterberg, 1997, P.124)

به هر میزان نظام اجتماعی از پیچیدگی بیشتری برخوردار باشد، شاخصهای متنوع‌تری از جنگ نرم ظهور خواهد یافت. به طور کلی مشروعیت‌زدایی قدرت را می‌توان اصلی‌ترین شاخص سیاسی - فرهنگی جنگ نرم دانست. این امر بر اساس بهره‌گیری از ابزارهای فرهنگی، رسانه‌ای، متون علمی و همچنین فرایندهای ارتباطی حاصل می‌شود. به هر میزان تنوع ابزارهای ارتباطی بیشتر و مؤثرتر باشد، امکان اجرایی‌سازی اهداف مربوط به جنگ نرم افزایش بیشتری پیدا خواهد کرد. به همین دلیل است که ارتباطات، ماهیت دوگانه دارد. از یک سو، زمینه‌های هنجارسازی، قدرت‌سازی و تولید مشروعیت برای نظام سیاسی را فراهم می‌آورد؛ این امر به منزله جلوه‌هایی از قدرت نرم محسوب می‌شود و از سوی دیگر، منجر به مشروعیت‌زدایی می‌شود که در این صورت، زمینه برای شکل‌گیری فرایندهای منازعه‌آمیز ایجاد می‌شود. (Bok, 1996, P.359)

۱. کورپوراتیسم (Corporatism) در قرن ۱۹ دارای شاخصها و نشانه‌های اقتصادی بود، چندین شرکت اقتصادی که با یکدیگر همکاری‌هایی را در جهت نبل به سود و منافع بیشتر به انجام می‌رسانند در این فضا و مجموعه قرار می‌گرفتند در سالهای دهه ۱۹۸۰ به بعد از واژه کورپوراتیسم در تعیین ساختار قدرت سیاسی بهره گرفته می‌شود. این امر نشان می‌دهد که برخی از نخبگان بدون توجه به چرخه‌ها مشارکتهای سیاسی، احزاب و نیروهای اجتماعی مبادرت به اتخاذ تصمیم سیاسی می‌کنند. طبعاً، چنین شاخصهایی در فضای بین‌الملل نیز به چشم می‌خورد. یعنی اینکه چندین مجموعه رسانه‌ای قادر خواهند بود تا فضای ادراکی و هنجاری سایر شهروندان را کنترل کنند.

زمانی که جنگ نرم سیاسی ایجاد می‌شود، در آن شرایط اولاً، امکان اعمال قدرت سیاسی بر اساس قوانین رسمی کشور کاهش می‌یابد؛ ثانیاً، هنجارهایی که قدرت سیاسی را توجیه می‌کنند، در وضعیت ناکارآمدی قرار گرفته و به این ترتیب، در باورهای رسمی جامعه اختلال ایجاد می‌شود. در نهایت اینکه، شهروندان تمایل به اعلام رضایت نسبت به مراتب اقتدار در ساختار قدرت ندارند. مؤلفه‌های یاد شده را سطوح سه‌گانه جنگ نرم سیاسی در فضای مشروعیت‌زدایی می‌نامند. در این شرایط، مؤلفه‌هایی همانند قانون، باورهای پذیرفته‌شده اجتماعی و انتخاب رضایت‌آمیز یک نظام سیاسی کارآمد کاهش یافته و در نتیجه، توجیهات اخلاقی که زمینه‌ساز همکاری و اطاعت از یک نظام سیاسی است، به گونه قابل توجهی کاهش می‌یابد. همچنین، جلوه‌هایی از «مشروعیت محدود»^۱ در حوزه اجتماعی و در تعامل جامعه با نهادها و حکومت ظهور می‌یابد. (بتیام، ۱۳۸۸، ص ۱۵۰-۱۴۸)

ج) نقش فقر و فساد در جنگ نرم

یکی از شاخصهای اجتماعی جنگ نرم را می‌توان گسترش نشانه‌هایی از فقر و فساد دانست. چنین مؤلفه‌هایی به گونه‌ای مرحله‌ای و تدریجی، مشروعیت ساختاری را کاهش داده و از سوی دیگر، زمینه‌های ایجاد بدبینی نسبت به ساختار، نهادها، نخبگان و فرایندهای سیاسی را به وجود می‌آورد. در شرایط جنگ نرم، دولت قادر به کنترل ناهنجاری‌های اجتماعی نبوده و به این ترتیب، منازعه در زیر پوسته اصلی ساختار قدرت رشد می‌کند. این امر به مفهوم آن است که قدرت اجتماعی، تحت‌الشعاع موضوعاتی همانند فقر و فساد قرار می‌گیرد. چنین مؤلفه‌هایی اجرای برنامه‌های دولت را با محدودیت روبه‌رو می‌سازد.

«به طور کلی یکی از مهم‌ترین دلایل چینی وضعیتی را می‌توان فقدان و ناکارآمدی نخبگان سیاسی مقاوم در برابر فساد دانست؛ نخبگانی که ورود به دستگاه‌های دولتی را

مکانی برای سودجویی تلقی نکنند ... بر خلاف تصوّر رایج که در بحث مربوط به علل جنگهای نرم و چگونگی خاتمه دادن به آن شنیده می‌شود، فقر و فساد و خشونت را می‌توان در زمره عواملی دانست که زمینه گسترش منازعات درون‌اجتماعی را به وجود می‌آورد». (مونکر، ۱۳۸۴، ص ۵-۶)

د) تصویرسازی در جنگ نرم

تصاویر به عنوان ابزارهای انتقال نشانه‌های هنجاری و غیر هنجاری محسوب می‌شوند. این امر، ذهن شهروندان و گروههای اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به عبارت دیگر؛ هر گاه فرایندهای جنگ نرم ظهور یابد، نشانه‌هایی از قدرت‌سازی حکومتی دچار چالش می‌شود. در این ارتباط، شاهد عدم تقارن در فضای جنگ نرم می‌باشیم.

تصاویر در فضای ارتباطی جدید می‌توانند رابطه بین افراد و گروهها را سازماندهی کرده و به این ترتیب بر شبکه‌های اجرای جنگ نرم تأثیر بگذارند. شواهد نشان می‌دهد که رسانه‌ها، ماهیت بسیط دارند؛ به همین دلیل است که تصاویر می‌توانند محتوای نمادین جدیدی را تولید کنند. این امر، زمینه‌های «کدگذاری ذهنی» در فضای اجتماعی را به وجود می‌آورد و از این طریق، تصاویر به حوزه‌های شبکه ارتباط اجتماعی منتقل می‌شود. (Hollway, 1994, P.55)

به عبارت دیگر؛ می‌توان به این جمع‌بندی رسید که جنگ با سلاح، کارکرد خود را از دست داده است. در بسیاری از مواقع، راهبردهای امنیتی بر تولید تصاویر تأکید دارد. استفاده از تصاویر به منزله ابزاری برای پیشبرد جنگ نرم تلقی می‌شود. این امر مسیری تعیین‌کننده برای تداوم فرایند نامتقارن‌سازی جنگ محسوب می‌شود. از آنجا که این گونه تصاویر برای تضعیف آمادگی شهروندان در پشتیبانی از تصمیمات سیاسی دولت مورد استفاده قرار می‌گیرند، هر گونه نظارت، کنترل و سانسور آنها نیز تبدیل به وسیله‌ای برای محافظت و دفاع گروههایی می‌شود که مورد تهاجم قرار می‌گیرند. (مونکر، ۱۳۸۴، ص ۴۵)

ه) نقش رسانه‌ها در جنگ نرم

گسترش ابزارهای ارتباطی، تنوع قابل توجهی به رسانه‌ها داده است. از سوی دیگر می‌توان نشانه‌هایی از ارتباط رسانه و سیاست را مورد ملاحظه قرار داد. هر گونه ارتباط رسانه‌ای می‌تواند شکل جدیدی از رابطه قدرت را تولید کند. به طور کلی، رسانه در فضای جنگ نرم، تداعی‌کننده اشکال خاصی از ارتباطات است. این ابزارها می‌توانند اطلاعات و محتوای نمادین را منتقل کنند. به عبارت دیگر؛ رسانه‌ها در بنیادی‌ترین معنای خود، بر انواع متعدد پایه‌های مادی و اشکال نمادینی دلالت دارد که از طریق آنها اطلاعات و محتوای نمادین منتقل می‌شود. در شرایطی که منازعه بین‌المللی در فضای کنش اجتماعی منعکس می‌شود، رسانه‌ها می‌توانند زبان جدیدی برای شکل‌گیری تعامل تولید کنند. این رسانه‌ها در برخی از مقاطع زمانی به عنوان نماد فعالیت‌های تجاری محسوب می‌شوند؛ اما زمانی که جنگ نرم شکل گیرد، توانایی تأثیرگذاری بر طرز تلقی و رفتار افراد عادی را دارا خواهند بود. به طور کلی، رسانه‌ها می‌توانند عقاید جدیدی را تولید کنند. از سوی دیگر، آنان قادر خواهند بود تا از طریق تکنیک‌های تبلیغاتی، زمینه‌بازاریابی سیاسی را فراهم آورند.

بازاریابی سیاسی صرفاً به عنوان موضوعی تجاری محسوب نمی‌شود، بلکه باید آن را در زمره شاخصها و نشانه‌های امنیتی مورد مطالعه قرار داد. امنیت‌سازی در چنین فضایی دچار بحران می‌شود. از سوی دیگر، چنین ابزارهایی زمینه تولید خشونت را در ساختار سیاسی فراهم می‌آورد. این امر را می‌توان انعکاس فضای قدرت در حوزه رسانه دانست. در این شرایط، نظام اجتماعی از طریق شبکه‌های رسانه‌ای شکل گرفته، در فرایند جنگ نرم به تولید شاخصهای تولید اجتماعی از جمله نافرمانی مدنی مبادرت می‌کنند. زمانی که انتخابات ایجاد می‌شود یا اینکه نشانه‌های دیگری از توزیع قدرت به وجود می‌آید، نقش رسانه‌ها در بازاریابی سیاسی افزایش بیشتری خواهد یافت. (Marsh, 1998, P.69)

و) اسطوره‌سازی در جنگ نرم

اسطوره‌ها همواره قادر خواهند بود تا روح جامعه را در راستای اهداف فرامادی فعال سازند. بنابر این، آنچه به عنوان روحیهٔ پساچه‌رمان‌گرایی در جوامع در حال توسعه و در روند منازعات اجتماعی، منطقه‌ای و بین‌المللی شکل می‌گیرد، می‌توان جلوه‌ای از جنگ جدید در فضای اجتماعی دانست. در چنین شرایطی، گروه‌های رقیب به گونه‌ای هدفمند و با عزم راسخ خود، جلوه‌هایی از کنش قهرمانانه را به نمایش می‌گذارند. کسی که در فضای اسطوره‌سازی قرار گرفته، از قابلیت لازم برای «تولید قدرت مقاومت»^۱ برخوردار خواهد شد.

در بسیاری از منازعات اجتماعی می‌توان چنین فرایندی را ملاحظه کرد. نمادها عامل انتقال ادراکات اسطوره‌ای به ذهنیت کنشگر جامعه محسوب می‌شوند. در فرایند جنگ نرم، اسطوره‌ها و نمادها از قابلیت بسیار فراگیرتری در مقایسه با دوران جنگ کلاسیک برخوردارند. این امر نشان می‌دهد که قدرت مقاومت فراتر از قدرت رویارویی در فضای منازعات کلاسیک محسوب می‌شود.

به هر میزان اسطوره‌ها از همبستگی بیشتری برخوردار باشند، امکان تحرک آفرینی آنان در محیط اجتماعی افزایش بیشتری خواهد یافت. از سوی دیگر، اسطوره می‌تواند ماهیت کنشگری را دگرگون سازد. نیروهای اجتماعی خود را در فضای فراعقلانی قرار می‌دهند. به همین دلیل است که امکان تحرک آنان افزایش یافته و به این ترتیب، شرایط برای قدرت‌سازی نیروهایی که در فضای جنگ نرم قرار می‌گیرند، ایجاد خواهد شد. این امر اخلاق سیاسی و امنیتی نوینی را به وجود می‌آورد.

بسیاری از «اعتراضات و اقدامات سیاسی قانونی»^۲ در قالب اسطوره‌ها انجام می‌گیرد. مبارزه و رویارویی با اسطوره‌ها در شرایط عادی امکان‌پذیر نیست. این امر ناشی از ماهیت و ذات جنبشهای سیاسی است. اسطوره‌ها قابلیت قواعد گفتمانی نوینی را دارا می‌باشند. بسیاری از اسطوره‌ها در تاریخ و گذشتهٔ مشترک اجتماعی و سیاسی شکل

1. Production of Resistance Power
2. Protest and Legal Political Process

گرفته‌اند. به همین دلیل است که در فرایند جنگ نرم می‌توان جلوه‌هایی از ارتباط فضای حقیقی با فضای مجازی را مورد ملاحظه قرار داد.

ز) عدم تقارن در جنگ نرم

جنگهای کلاسیک، ماهیت متقارن دارند. به عبارتی؛ در چنین شرایط و فضایی، منازعات در قالب مرزبندی‌های سازمان‌یافته انجام می‌شود؛ در حالی که جنگ نرم از یک سو دارای ماهیت نامتقارن است و از سوی دیگر، زمینه‌های لازم را برای گسترش نمادسازی فراهم می‌آورد.

هر گاه شاخصهای جنگ نرم در فضای اجتماعی و ساختاری ظهور یابد، طبیعی است که منازعه بین جامعه و ساختار سیاسی افزایش خواهد یافت. در چنین فضایی می‌توان تأکید داشت که «نامتقارن‌سازی اشکال مبارزه اجتماعی در جنگ نرم دارای سطوح مختلفی است. این منازعه علاوه بر سطح ابزاری، در سطح نمادین نیز به چشم می‌خورد. بُعد نمادین جنگ نرم به برجسته‌سازی حقانیت طرف ذی‌نفع مبادرت می‌کند. این اقدام، عنصری راهبردی در فرایند و نهایت منازعه محسوب می‌شود» (مونکر، ۱۳۸۴، ص ۲۴۲)

هرگونه عدم تقارن، فضای جدیدی از رویارویی را شکل می‌دهد. از آنجا که نیروهای اجتماعی، فاقد قدرت برابر با ساختار سیاسی می‌باشند؛ به همین دلیل از اقدامات متنوعی بهره می‌گیرند که ماهیت نامتقارن دارند. در این ارتباط، «ماتیوز» و دیگران بر این باورند که نیروهای اجتماعی‌ای که دارای رویکرد اعتراضی می‌باشند، قادر خواهند بود برتری متعارف ساختار قدرت را از طریق ایجاد موجهای اعتراضی کاهش دهند و خنثی سازند. نافرمانی مدنی مسالمت‌آمیز یکی از جلوه‌های عدم تقارن محسوب می‌شود. به هر میزان چنین فرایندی با واکنش خشونت‌آمیز ساختاری روبه‌رو شود، قابلیت بیشتری برای مشروعیت‌یابی پیدا می‌کند. هر گونه خشونت ساختاری، زمینه‌های ارتقای کنش نامتقارن مبتنی بر نافرمانی مسالمت‌آمیز را در فضای جنگ نرم افزایش می‌دهد. (ماتیوز و دیگران، ۱۳۸۵، ص ۱۴۳-۱۴۲)

۲. فرایند و الگوهای مدیریت جنگ نرم

هر یک از نشانه‌های یاد شده را می‌توان یکی از جلوه‌های جنگ نرم دانست. لازم به توضیح است که هر گاه جنگ نرم شکل می‌گیرد، طیف متنوعی از ابزارها، نشانه‌ها و فرایندهای یاد شده ایجاد خواهد شد. این امر نشان می‌دهد که جنگ نرم، ماهیت ترکیبی، چند بعدی و فراگیر دارد.

برای مقابله با تهدیدهای جنگ نرم و همچنین مدیریت آن در شرایط و فضای بحران و عدم تعادل امنیتی، نیاز فراگیر و گسترده‌ای به اتخاذ الگوهایی است که امکان ارتقا و رشد گروه‌های درگیر در جنگ نرم را کاهش می‌دهند. بر این اساس، الگوهای مدیریت جنگ نرم به گونه تفکیک شده و ترکیبی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

گفتنی است که مقابله با جنگ نرم، توسط نهادها و سازمانهای متنوعی انجام می‌گیرد که هر یک از آنان نقش سازمانی خاص خود را ایفا می‌کنند. طبعاً اگر جدالهای سیاسی متنوعی در محیط جنگ نرم شکل گیرد، بخش قابل توجهی از دستگاههای اجرایی و نهادهای امنیتی در روند ایفای نقش بر می‌آیند. هرگونه تعلل و وقفه در کنشگری سازمانهایی که مقابله با جنگ نرم را به عهده دارند، زمینه افزایش تضاد و تعارض امنیتی در محیط سیاسی و اجتماعی را شکل خواهد داد.

از سوی دیگر می‌توان تأکید کرد که مدیریت جنگ نرم می‌تواند ماهیت تاکتیکی، راهبردی و عملیاتی داشته باشد. این امر به مفهوم آن است که در روند مدیریت جنگ نرم لازم است تا کشورها از یک سو تمامی ابزارهای در دسترس خود را به کار گیرند و از سوی دیگر ابتکارات متنوعی برای کنترل محیط، اتخاذ کنند تا از این طریق به حداکثر قابلیت راهبردی برای کاهش تهدیدها، کنترل نیروها و فضای تهدیدکننده نایل شوند.

الف) مدیریت جنگ نرم براساس الگوی ارتباط مؤثر

ارتباط مؤثر، به مفهوم بهره‌گیری از ابزارهای کنش متقابل مستقیم و غیرمستقیم در برابر کارگزار جنگ نرم است. از آنجا که این نیروها ماهیت اجتماعی دارند، لذا ضرورت‌های امنیتی و راهبردی ایجاب می‌کنند که جلوه‌هایی از تعامل چندجانبه در سطوح مختلف

برای تبدیل «معضل امنیتی»^۱ به «مشکل امنیتی»^۲ و همچنین تبدیل این موضوع به «مسئله اجتماعی»^۳ ایجاد شود. هر یک از مؤلفه‌های یاد شده، نیازمند بهره‌گیری از فرایند کنشگری پیچیده و سازمان‌یافته‌ای در روند تعامل چندجانبه است. معضل امنیتی دارای نشانه‌ها و ابعاد تهدیدآمیز کمتری در مقایسه با مشکل امنیتی در روند جنگ می‌باشد.

نشانه‌های معضل امنیتی آن است که ماهیت تعارضی دارند؛ یعنی بین کارگزاران مختلف، نشانه‌هایی از تضاد به وجود می‌آید. زمانی که فرایند جنبشهای اجتماعی، ماهیت رادیکال پیدا می‌کند، زمینه برای شکل‌گیری معضل امنیتی ایجاد می‌شود. این امر بیانگر آن است که هر گاه الگوهای تعارضی در دستور کار قرار گیرند، معضل امنیتی به مشکل امنیتی تبدیل می‌شود. به همین دلیل است که برای مدیریت جنگ نرم لازم است تا زمینه برای شکل‌گیری ارتباط مؤثر فراهم شود؛ زیرا هر گونه ارتباط مؤثر، زمینه کاهش شدت تهدیدها را به وجود می‌آورد.

این امر بیانگر آن است که الگوی ارتباط مؤثر از طریق کنشگری حاصل می‌شود. جلوه‌های کنشگری متنوع بوده، اما لازم است تا از الگوها و ابزارهایی استفاده شود که^۴ به حداقل خود برسد. این فرایند، زمینه‌ساز ایجاد تعادل بین محیط اجتماعی، ساختار حکومتی و کارگزاران جنگ نرم محسوب می‌شود. هر گونه تعادل، از یک سو شدت تهدیدها را کاهش می‌دهد و از سوی دیگر بیانگر آن است که زمینه‌های ایجاد مقبولیت در ساختار سیاسی را فراهم می‌سازد.

در چنین فرایندی هدف کارگزاران سیاسی آن است که فضای امنیتی را تغییر داده، از ادبیاتی بهره‌مند شوند که منجر به انفعال گروههای رادیکال می‌شود. این امر به مفهوم بهره‌گیری از طیف گسترده و متنوعی از ابزارها و فرایندهای ارتباطی است. فرایندهای ارتباط مؤثر می‌تواند «بحران انعکاس»^۵ را به فرایندهای عادی شده در روابط اجتماعی تبدیل کند. (Hirst, 2001, P.114)

- 1- Security Problematic
- 2 - Security Problem
- 3 - Social Issues
- 4 - Security Ambiguity
- 5- Reflexive Crisis

ب) مدیریت جنگ نرم از طریق ظرفیت‌سازی

جنگ نرم در شرایطی ایجاد می‌شود که ظرفیت ساختاری در نظام سیاسی متناسب با شدت و تنوع تهدیدها نباشد. بر این اساس، الگوی ظرفیت‌سازی می‌تواند شرایط و زمینه‌های لازم را برای ارتقای فضای جامعه‌پذیری سیاسی به وجود آورد. به عبارت دیگر؛ ظرفیت‌سازی دارای شرایط و نشانه‌های متنوعی است. حوزه‌های ظرفیت بیرونی به موازات ظرفیت درونی سازماندهی می‌شود. پیوند دو حوزه یاد شده، عامل ارتقای قابلیت ساختاری کشورها در شرایط جنگ نرم محسوب می‌شود.

ظرفیت‌سازی نیازمند آن است که واحدهای سیاسی از اتخاذ سیاستهای انفعالی عبور کنند، رویکرد معطوف به آینده‌پژوهی داشته باشند و هر گونه تهدیدی را عامل کنترل تهدیدهای گسترده‌تر بدانند. به طور کلی ساختها و نظامهای سیاسی که توانسته‌اند فرایند ظرفیت‌سازی را پیگیری و به مرحله اجرا رسانند، هر گونه تهدیدی را به عنوان نشانه‌ای برای مدیریت تهدیدهای آینده تلقی کرده، از این طریق زمینه تبدیل تهدید به فرصت را فراهم می‌کنند. در این شرایط، ظرفیت جذب ارتقا یافته و گروههای متنوعی می‌توانند از طریق فضای اجتماعی به مقابله با جنگ نرم مبادرت کنند.

یکی دیگر از ضرورت‌های ظرفیت‌سازی را می‌توان جذب گروههایی دانست که در فضای جنگ نرم قرار دارند. از آنجا که این فرایند ماهیت غیر مستقیم دارد، لذا در صورتی که کنشگران اجتماعی جذب ساختار سیاسی شوند، در زمره کنشگرانی محسوب می‌شوند که قادر خواهند بود مشروعیت‌سازی را به گونه غیر مستقیم انجام دهند.

برای ارتقای ظرفیت‌سازی لازم است تا محدودیتهای ایجاد شده ترمیم و ضعف سازمانهای قانونی که کارگزار مقابله با جنگ نرم محسوب می‌شوند، بازسازی شود. این امر بیانگر آن است که ظرفیت‌سازی می‌تواند فضای ارتباط با نیروهای متنوعی را به وجود آورد. در این شرایط، تهدیدها از طریق سازمانهایی که ساختار و فرایند خود را ترمیم کرده، در فضای غنی‌سازی مشروعیت قرار می‌گیرند، کنترل و خنثی

می‌شوند. (Skelton & Allen, 1999, P.25)

روند یاد شده نشان می‌دهد که ظهور و گسترش جنگ نرم ناشی از کاهش توانمندی ساختها و نهادهایی است که کارویژه اصلی آنان ایجاد ثبات، تعادل، مشارکت و همکاری لایه‌های مختلف است. ظرفیت‌سازی به منزله ارتقای توانمندی محسوب می‌شود؛ زمانی که توانمندی سازمانی متناسب با فضای پیچیده اجتماعی ترمیم نشود، عدم توازن بین تهدیدها و نیروهای ساختاری افزایش می‌یابد. این امر، عامل گسترش‌دهنده فضای سیاسی و اجتماعی جنگ نرم محسوب می‌شود. ظرفیت‌سازی در حوزه نیروی انسانی، مدیریت و سرمایه اجتماعی، بیشترین کارآمدی و مطلوبیت را برای مقابله با جنگ نرم ایجاد می‌کند. اهمیت سرمایه انسانی و مدیریتی برای مقابله با تهدید نرم ناشی از آن است که چنین مجموعه‌هایی می‌توانند شرایط لازم را برای افزایش ظرفیت درونی سازمانها در جهت مقابله با جنگ نرم فراهم آورند.

ج) مدیریت جنگ نرم از طریق «غافلگیری راهبردی»^۱

غافلگیری همواره به عنوان یکی از گزینه‌های کنش راهبردی محسوب می‌شود. اولین بار «سون تزو» بر ضرورت غافلگیری در منازعات راهبردی تأکید کرد. پس از آن راهبردشناسهای دیگری همانند «لیدل هارت» نیز غافلگیری را بخشی از کنشگری برای مقابله با تهدیدها دانستند. این امر در فضای پست‌مدرن و در شرایطی که جلوه‌های متنوعی از تهدید و جنگ نرم ظهور یافته، از اهمیت بیشتری برخوردار شده است. در نهایت می‌توان تأکید داشت که عنصر غافلگیری از جمله ارکان مدیریت جنگهای موفق محسوب شده و این مسئله مبتنی بر سازماندهی راهبردی است. (Mckenri, 2000, P.29)

در شرایط جنگ نرم نیز طیف متنوعی از تهدیدها ظهور می‌یابد که برای مقابله با آنها لازم است از الگوی غافلگیری راهبردی استفاده کرد. این امر بر اساس متنوع‌سازی تصمیمات راهبردی حاصل می‌شود. منفعل‌سازی کارگزاران جنگ نرم می‌بایست بر مبنای جلوه‌هایی از غافلگیرسازی گروههای اجتماعی و همچنین نیروهای انجام پذیرد

1 - Strategic Surprise

که مشروعیت ساختاری را مورد چالش قرار می‌دهند. این روند، آسیب‌پذیری‌های جنگ نرم را به موازات جنگهای متعارف کاهش می‌دهد. (افتخاری، ۱۳۸۵، ص ۲۱۶)

د) مدیریت جنگ نرم از طریق بی‌اعتبارسازی توانمندی‌ها

در حوزه ادبیات راهبردی، رهیافتهای مختلفی وجود دارد. برخی از راهبردها همانند «ژومینی» و «کلازویتس» بر مقابله سخت‌افزاری تأکید دارند؛ در حالی که افرادی همانند سون تزو و لیدل هارت، راهبرد را مقابله با توانمندی و قابلیت نیروهای دشمن و کارگزاران جنگ و منازعه می‌دانند. این امر نشان می‌دهد که قابلیت بازیگران رقیب دارای آثار مؤثری در فرایند منازعه است. از سوی دیگر باید تأکید کرد که زیرساختهای تفکر راهبردی سون تزو و همچنین لیدل هارت بر نشانه‌هایی از طراحی رفتار راهبردی نرم‌افزاری قرار داشته است. واژه‌هایی که توسط آنان به کار گرفته شده، شامل غافل‌گیری، فریب، اغوا، نابودسازی اراده و همچنین «رفتار راهبردی غیر مستقیم» بوده است.

به همین دلیل است که بی‌اثرسازی توانمندی‌ها می‌تواند نتایج مؤثرتری در حوزه‌های منازعه فراهم آورد. از آنجا که جنگ نرم ماهیت رسانه‌ای، مفهومی و نمادین دارد، از این رو بی‌اعتبارسازی توانمندی‌ها، از طریق تولید نشانه‌های جدید قدرت حاصل می‌شود. از سوی دیگر لازم است تا فرایندی ایجاد شود که به موجب آن عدم مطلوبیت نمادهای منازعه در جنگ نرم مورد پذیرش طیف گسترده‌ای از گروههای اجتماعی قرار گیرد. لازم به توضیح است که چنین روندی ماهیت غیر مستقیم، نرم‌افزاری و ابتکاری داشته و در نتیجه نمی‌تواند در قالب موضوعات سخت‌افزاری کاربرد داشته باشد.

ه) مدیریت جنگ نرم از طریق مصالحه

مصالحه از جمله الگوهایی محسوب می‌شود که چند بازیگر در فضای رقابتی یا در شرایط منازعه آمیز، اهداف و منافع خود را با یکدیگر هماهنگ و متعادل می‌سازند. هدف اصلی مصالحه را می‌توان ایجاد تعادل و ثبات دانست. بدون توجه به چنین شاخصهایی،

امکان کنترل منازعات محیطی، کار دشواری خواهد بود. مصالحه‌پذیری می‌تواند ماهیت محدود یا گسترده و همچنین برگشت‌پذیر داشته باشد. (افتخاری، ۱۳۸۰، ص ۲۵)

نیل به مصالحه بر اساس اهداف کلان، منافع حیاتی و همچنین ضرورت‌های راهبردی حاصل می‌شود. هر گاه تهدیدهای نامتقارن و فراگیر علیه ساختار سیاسی کشورها ایجاد شود، در آن شرایط نمی‌توان جلوه‌هایی از تولید قدرت معطوف به همبستگی و مصالحه را نادیده انگاشت. این امر بیانگر آن است که عبور از بحران، نیازمند آن است که بین سطوح مختلف تهدید، تعادل ایجاد شود. در این ارتباط لازم است تا تهدیدهای کم‌شدت که ناشی از فضای کنش اجتماعی است، در مقایسه با تهدیدهای پرشدت جنگ نرم، از طریق مصالحه کنترل شوند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

جنگ نرم در ادبیات سیاسی مدرن، طی سالهای دهه ۱۹۹۰ به بعد مورد استفاده قرار گرفته است. این امر انعکاس فروپاشی ساختار نظام دو قطبی و همچنین شکل‌گیری الگوهای جدیدی در ارتباط با منازعه است. از این مقطع زمانی به بعد، فضای منازعه ماهیت اجتماعی پیدا کرده و در نتیجه آن، شرایط برای ظهور الگوهای جدید کنش امنیتی فراهم شده است.

در این فرایند، نیروهای اجتماعی و گروه‌های فروم‌لی به موازات نیروهای فراملی، به کنش شبکه‌ای مبادرت می‌ورزند. در فضای جدید کنش مشترک، ماهیت سازمانی، سلسله‌مراتبی و ساختاری ندارد. نیروهای اجتماعی رقیب در فضایی قرار می‌گیرند که امکان تأثیرگذاری آنان بر یکدیگر از طریق ابزارهای رسانه‌ای حاصل می‌شود. رسانه‌ها، نمادها، اسطوره‌ها و نشانه‌های اجتماعی نیز در فضای مجازی قرار می‌گیرند. این امر نشان می‌دهد که جنگ نرم دارای سازماندهی و فرایندهای نسبتاً پیچیده‌تری در مقایسه با منازعات کلاسیک در حوزه‌های سیاسی، منطقه‌ای و بین‌المللی است.

در این مقاله تلاش شد تا شاخصهای جنگ نرم مورد بررسی قرار گیرد. این امر بر

اساس ضرورت‌های هستی‌شناسانه انجام گرفته است. در ادامه روش‌های مدیریت جنگ نرم مورد بررسی قرار گرفت. همان‌گونه که سطوح مختلف منازعه وجود دارد، طبیعی است که الگوهای متنوعی از کنشگری برای مدیریت تهدید نیز اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. این امر به مفهوم آن است که هر سطح از تهدید و منازعه نیازمند بهره‌گیری از الگوی مشخصی از مدیریت جنگ نرم است. به این ترتیب، فضای امنیت منطقه‌ای، داخلی و بین‌المللی به گونه‌ای است که چند سطح با یکدیگر در هم تنیده شده است.

روش مدیریت جنگ نرم نیز ماهیت یک‌بعدی و همچنین یک‌سطحی ندارد. در این فرایند لازم است تا از ابزارها، نیروها و الگوهای متنوعی برای بهره‌گیری از شرایط و مقدمات موجود استفاده شده و هر یک از الگوها و سطوح مدیریت تهدید در ارتباط با حوزه‌های دیگر به کار گرفته شود. در شرایطی که جنگ نرم ماهیت چند سطحی و پیچیده دارد، مدیریت جنگ نرم نیز ماهیت غیر مستقیم، نامتقارن، چند سطحی و غافلگیرکننده خواهد داشت.

منابع

۱. افتخاری، اصغر (۱۳۸۰)؛ «ساخت اجتماعی امنیت»، دانش انتظامی، سال سوم، ش ۴.
۲. افتخاری، اصغر (۱۳۸۵)؛ کالبدشناسی تهدید، تهران، دانشکده فرماندهی و ستاد علوم دفاعی.
۳. بتیام، دیوید (۱۳۸۸)؛ «مشروعیت سیاسی»، راهنمای جامعه‌شناسی سیاسی، کیت نش و آلن اسکات، ترجمه قدیر نصری و محمدعلی قاسمی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۴. کوهن، ساموئل (۱۳۸۷)؛ ژئوپلیتیک نظام جهانی، ترجمه عباس کاردان، تهران، مؤسسه ابرار معاصر.
۵. لانگه، استفان و اوو شیمانک (۱۳۸۸)؛ «جامعه‌شناسی سیاسی جوامع پیچیده»، راهنمای جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه قدیر نصری و محمدعلی قاسمی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۶. ماتیوز، لیور و دیگران (۱۳۸۵)؛ چالشهای متقارن آمریکا، ترجمه علیرضا فرشچی، سعید کافی و رضا فریدزاده، تهران، دانشکده فرماندهی و ستاد علوم دفاعی.
۷. مونکلر، هر فرید (۱۳۸۴)؛ جنگهای مدرن، ترجمه حسن درگاهی، تهران، دانشکده فرماندهی و ستاد.
۸. نای، جوزف (۱۳۸۷)؛ قدرت نرم، ترجمه محسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران، دانشگاه امام صادق (ع) و پژوهشکده مطالعات و تحقیقات بسیج.
۹. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰)؛ سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، مرکز.
10. Bok, Derek (1996). **The State of Nation**, Cambridge, Mass: Harvard University Press.
11. Hirst, Paul (2001). **War and Power in the Calcinatory**, London, Polity Press.

12. Hollway, W (1994). **Power and Social Relations**, London, sage.
13. Kort kin, Jeel (2000). **The New Geography: How the Digital Revolution is Reshaping the American Landscape**, New York, Random House.
14. Luhmann, Nickolas (1990). **The Paradox of System Differentiation and the Evolution of Society**, New York, Columbia University Press.
15. Luttwak, Edward (1999). **“Give War a Chance”**, *Foreign Affairs*, Vol.75, N.4, Winter.
16. Marsh, D (1998). **Comparing Policy Net Work**, Buckingham, Apen University Press.
17. Mckenri; K (2000). **The Revenge of the Militans Asymmetric Threat and Neat**, QDR, Washington, National Defense Press.
18. Parsons, Talckott (1969). **politics and Social Structures**, New York: Free Press.
19. Skelton, T. & Allen (1999). **Culture and Global Change**, London, Routledge.
20. Warterberg, E (1992). **Rithinking of Power**, Albany, State University of New York.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی